

محبت دوست دارد

شوق معلمی در خوردن با دانش‌آموزان

دکتر محمدرضا اسدی یونسی، مرضیه سپاهی

ریشه دوانیده‌اند. حال آن که نونهالان ما از این آلودگی‌ها مبری هستند و در مقام روحی و اخلاقی به یقین بر ما شرف دارند. اگر کودکانی دست به شرارت و تنبلی بزنند، برای مدتی کوتاه است و همه آن‌ها این چنین نیستند و مطمئناً مانند اشخاص بالغ از روی حسابگری و جلب منافع و سیاست خاصی آن اعمال را انجام نمی‌دهند، بلکه ندانسته قربانی تقلید از حرکات ناپسند ما بزرگ‌ترها می‌شوند و یا گاهی به انتقام از کجروی‌ها و بدکاری‌های ما دست به آن اعمال می‌زنند.

معلم خوب نه فقط باید شاگردانش را دوست بدارد بلکه باید باطناً از معاشرت و مؤانست با آن‌ها لذت ببرد و خود را از ایشان دور و جدا نگاه ندارد. یک ضرب‌المثل آمریکایی می‌گوید «معلم در یک طرف نیمکت و شاگردان در طرف دیگر»؛ واضح است که همیشه عده شاگردان به مراتب از معلمان بیشتر است و ناگزیر هر دسته و گروهی از شاگردان به یک معلم سپرده می‌شود. امروزه در بسیاری از کشورها هر کلاس درس از ده تا سی نفر شاگرد دارد؛ پس هر معلمی باید حوصله و شوق آن را داشته باشد که روزانه چندین ساعت با دسته‌ای بیست سی نفری (یا خیلی بیشتر) از کودکان و جوانان کار کند و سر و کله بزند. معلمی که آرزو کند شاگردانش مثل بزرگ‌ترها حرف بزنند و فکر و عمل کنند و یا بخواهد که فقط با دو سه کودک سروکار داشته باشد، معلم نیست.

علاقه و دوست داشتن چیزی یا کسی نمی‌تواند با اجبار صورت گیرد. داشتن علاقه به انجام هر کاری شرط لازم برای تحقق آن است. تجارب گذشتگان بیانگر این نکته است که بین علاقه و موفقیت رابطه مستقیم وجود دارد. در شغل شریف معلمی نیز وجود علاقه به این حرفه باعث پذیرش تمام شرایط آن و البته موفقیت است. در نوشته زیر به بررسی نقش شوق معلمی در رفتارها و نگرش‌های معلم می‌پردازیم.

○ علاقه به دانش‌آموزان

سومین شرط وجود یک معلم خوب، علاقه به شاگرد است. اگر کسی بالفطره کودکان را دوست نداشته باشد و عوالم و احساسات ایشان را درک نکند، هرگز نمی‌تواند معلم خوبی از آب درآید.

جوانان و نونهالان فقط از این‌رو که نورسته و پاکند و هنوز گرفتار آلودگی‌های زندگی نشده‌اند، محترم و محبوبند. معایب ایشان عبارت است از جهل، بی‌تجربگی و احتیاجاتشان به ما بزرگ‌ترها و مربیان نیز همین است که این معایب را از وجودشان ریشه‌کن سازیم. ما بزرگ‌ترها باید انصاف بدهیم که بسیاری از ما کم و بیش خود گرفتار آلودگی‌های روحی بی‌شماری هستیم که طی سال‌های زندگی چون سرطان و خوره در وجودمان

باید ابتدا این حقیقت را پذیرفت که کودکان همیشه کودک و عده آن‌ها همواره زیاد است و آن‌گاه به کار معلمی پرداخت.

○ سفر با تجربه معلمی

البته استادان و معلمان سالخورده و دانشمند و محققان و علمای بزرگ که عمر خود را بر سر کسب معرفت گذاشته و سابقه‌ای درخشان و نامی بزرگ به دنبال خود دارند، حسابشان جداست؛ زیرا کلاس درس آن‌ها از عده‌ای مردان کامل و متفکر علاقه‌مند به کار تشکیل یافته که با میل و دقت، تمام گفته‌های عمیق و صدای گرفته و حرکات خشک و خستگی ایشان را به جان و دل خریدارند. در این مقام، نیروی مترکام علم و سیل ترشحات مغز ایشان هر حد و سدی را درهم می‌شکند و موازین و شرایط لازمه فن معلمی را از میان برمی‌دارد. کلاس ایشان همه گوش و توجه و سکوت است. صدای نحیف این سالخوردگان به وسیله بلندگوی دقت و عنایت شنوندگان، قوی و رسا می‌گردد. افکار عمیق و مطالب سنگین ایشان در پرتو تمرکز فکری و

در همه جای دنیا اساس کار تعلیم و تربیت بر پایه حسن تفاهم و همکاری و صمیمیت معلم و شاگرد استوار است

فراست حضار، روشن و قابل فهم می‌شود. اما برای ما معلمان عادی که در قبال آن استادان عالی‌قدر افرادی ناچیز به حساب می‌آییم، چاره‌ای جز این نیست که ششور معلمی در سر و محبت شاگردان را در دل بپروانیم و در رعایت اصول و شرایط اولیه فن آموزش و پرورش دقیقه‌ای فرو نگذاریم. همان‌طور که یک زیست‌شناس وقتش را در آزمایشگاه و کتابخانه سر می‌کند و یک روزنامه‌نگار خود را برای حوادث غیرمنتظره و شرکت در جار و جنجال زندگی و در درس ملاقات‌ها و مسافرت‌ها مهیا می‌دارد، معلم هم باید با حوصله و بردباری تمام در کلاس حاضر شود و خود را آماده آن سازد که ساعاتی دراز در میان گروه کودکان و جوانان به سر برد.

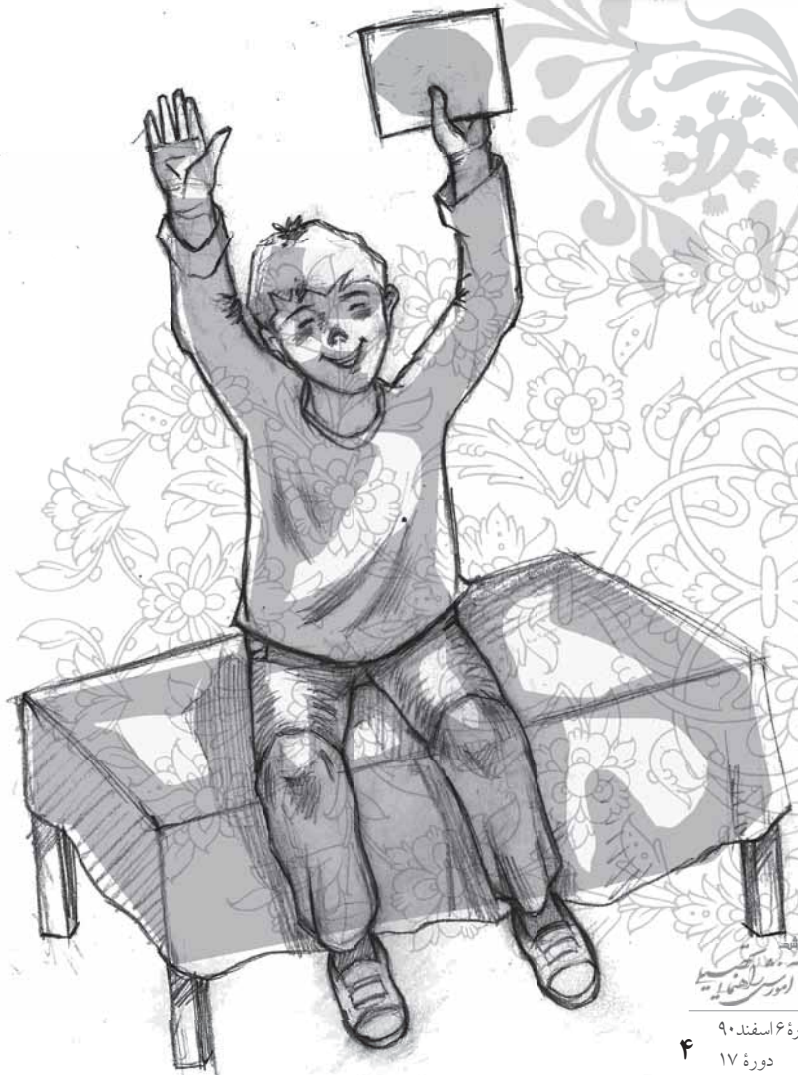
○ معلمان هم‌قدم

این نکته را به خاطر داشته باشیم که معلم نباید چون سدی غیرقابل نفوذ در مقابل نیرو و جهش‌های روح شاگردانش ایستادگی کند. معلم نباید چون پلیسی مراقب اعمال و رفتار شاگردان خود بوده و جاسوسی آن‌ها را بکند؛ بلکه باید در آن واحد هم‌قدم و راهنمای ایشان باشد؛ درست مانند امامی نسبت به گروه مؤمنانش، مهربان‌تر از پدری نسبت به فرزندانش و مؤثرتر و گرم نفس‌تر از ناطقی در میان شنوندگانش.

معلم باید به منزله صدا و قلب گروه شاگردانش به شمار آید و در نتیجه همان قدر هم به ایشان نزدیک و در دل و روحشان جایگزین باشد. چنین معلمی به سهم خود از نیروی حیاتی و شوق و شور شاگردانش همه روزه مایه تازه‌ای می‌گیرد و مادام که معلم است با طیب خاطر و رضای باطن عمر و دانش و تقوای خود را در خدمت آموزش و پرورش نونهالان می‌گذارد.

در این جا ممکن است خیلی‌ها به شدت بر گفته‌های ما ایراداتی وارد کنند و در مقام اعتراض بگویند که: خیلی از کلاس‌ها را اصلاً نمی‌شود دوست داشت؛ زیرا شاگردانی آن قدر گستاخ و بی‌حس دارند که هیچ معلمی نمی‌تواند حتی یک ساعت در آن جا سر کند. در بعضی مدارس شهرهای بزرگ و پرجمعیت دختران فقط در فکر خودآرایی و جلف‌بازی و در برخی دیگر پسرها صرفاً مشغول شرارت و مشت‌زنی هستند؛ همه آن‌ها از معلم و درس و بحث بیزارند و پیوسته در پی آزار و هتک حرمت معلمان و اولیای مدارس برمی‌آیند. حال چه‌طور می‌شود که مهر چنین افراد زشت‌خویی را در دل پروراند یا اصلاً چگونه ممکن است به این دسته نزدیک و با آن‌ها هم‌کلام شد چه رسد به هم‌دردی و راهنمایی و تعلیم ایشان.

این اعتراض‌ها کاملاً به‌جاست و بدون تردید بعضی کلاس‌ها برای معلم دست کمی از جهنم ندارد. زمانی بود که نویسندگانی چون دیکنز به دفاع از حقوق شاگردان فلاکت‌زده و ستم‌دیده و تنقید از شقاوت و



سخت‌گیری‌های مربیان و معلمان داد سخن می‌داد و قلم و خواننده‌اش را روی صفحات به گریه درمی‌آورد؛ در آن هنگام گردن کلفت‌ترین و جسورترین شاگردان بالاخره مجبور می‌شدند که در مقابل اقتدار و خشونت اولیای مدرسه به زانو درآیند و گناه کوچک خود را با اشک و خون بشویند. ولی امروزه وضع برگشته و ای بسا شاگردان که بر معلم خود ظلم و تحکم می‌کنند، در نیویورک مدارسی هست که اولیای آن مکرر برای محافظت جان خود مجبور شده‌اند از پلیس شهر کمک بخواهند. هم‌چنین بسیاری از زنان و مردان معلم را می‌شناسیم که وقتی زنگ تنفس به صدا درمی‌آید نفسی به راحتی می‌کشند و در دل خدا را شکر می‌کنند که از ساعت درس جان سالم به در برده‌اند. این معلمان حقیقتاً از شرارت‌ها و سوءقصد‌های شاگردان خود در وحشتند و می‌دانند که آن قبیل بچه‌های لجام گسیخته ممکن است در کمال جسارت هر نوع عمل زشت و خطرناکی را چه در مدرسه و چه در خارج نسبت به ایشان مرتکب شوند. بدتر از همه آن که شاگردان این قبیل مدارس نیویورک یا بعضی دیگر از شهرهای بزرگ آمریکا به هیچ وجه میل ندارند چیزی یاد بگیرند و اصلاً درس خواندن را ائتلاف وقت و مدرسه را زندان می‌دانند و خیلی بیشتر دوست دارند که یا در خیابان‌ها پرسه بزنند و به تصادف پولی کسب کنند. ایشان از این که در چهاردیواری مدرسه یا مؤسسه‌ای مقید و محبوس بمانند و با پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها (که چیزی از زندگی سرشان نمی‌شود) هم‌دم و هم‌بازی باشند به شدت نفرت دارند و ترجیح می‌دهند که چون زنان و مردان کامل عیار و رسیده وارد میدان زندگی شده از هر راه که ممکن شود، پولی به دست آورند تا آن که وقت خود را در مدرسه به خواندن تاریخ و جغرافیا و اصول زبان و ادبیات تلف کنند.

همهٔ این اشکالات و ایرادات به جاست، ولی خوشبختانه این اتفاقات ناگوار و اوضاع نامساعد عمومیت ندارد و بالنسبه جزو موارد استثنایی است و فقط در بعضی ممالک و پاره‌ای از مدارس نظایر آن دیده می‌شود. مسلم است که مسائل فوق را نمی‌توان نادیده گرفت و دیر یا زود باید علاچی بر این مفاسد پیدا کرد. ولی به طور کلی ملاحظه می‌کنیم که در همه جای دنیا اساس کار تعلیم و تربیت بر پایهٔ حسن تفاهم و همکاری و صمیمیت معلم و شاگرد استوار است و مدارس و دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌ها با اصول صحیح و تا آن‌جا که میسر است به پرورش نسل جوان خدمت می‌کنند.

حال برگردیم به موضوع اصلی و ببینیم که در میان چنین اوضاع نامساعد و ملال‌آور یک معلم چه باید بکند. آیا کار کردن با شاگردانی ستیزه‌جو و لجام گسیخته که دشمن درس و مدرسه و معلم‌اند و حتی جلب محبت ایشان امکان‌پذیر هست؟

اولین احساس معلم خوب نسبت به چنین شاگردانی باید غمخواری و همدردی باشد بدون آن که این حس به صورت ترحم درآید؛ زیرا ترحم آن‌ها را بیشتر غمگین و انتقام‌جو می‌سازد. معلم باید خود را چون طبیبی بداند که موظف است عده‌ای بیمار را معالجه کند. واضح است که یک طبیب عاقل و فهیم حتی اگر بداند که مریضش از روی بی‌احتیاطی و یا به عمد خود را بیمار ساخته، در اولین برخورد او را مورد سرزنش و تحقیر قرار نمی‌دهد و با کمال دلسوزی و ملایمت قبل از هر چیز به معالجهٔ او می‌پردازد. این پسران و دختران گاهی قربانی ناآگاهی، بی‌عدالتی، آشفتگی، اشتباهات و بدرفتاری‌های والدین خود هستند.

این جوانان قبل از این که مردمانی بالغ و کامل گردند از روی شعور و انتخاب شخصی دست به هیچ کاری نمی‌زنند؛ بلکه فقط در مقابل فشارها و تحریکات محیط عکس‌العملی سریع و بیشتر اوقات نسنجیده از خود نشان می‌دهند. برای تربیت آن‌ها باید با نهایت بردباری و غمخواری به ایشان رسیدگی کرد و قبل از هر چیز مواظبشان بود که از روی شرارت و تندخویی به خود و اطرافیان‌شان صدمه‌ای نزنند.

در هر حال، تردیدی نیست که وضع معلمانی که در میان شاگردانی بد بار آمده و لجوج و بی‌علاقه به کار، مشغول تدریس هستند بسیار سخت و حتی خطرناک است و فشاری که در مواقع کار بر روح و اعصابشان وارد می‌آید، آن‌ها را به قدری آزرده و خسته می‌سازد که دیگر هیچ نمی‌شود انتظار داشت که هنگام فراغت و در خارج مدرسه نیز از طرف ایشان در راه اصلاح اوضاع مدرسه و محیط کوشش و اقدامی به عمل آید. به نظر ما این خدمت‌گزاران دلیر و فداکار، وظیفهٔ خود را نسبت به جامعه و نسل جوان به وجه احسن انجام می‌دهند. چیزی که ضرورت دارد این است که مقامات دولتی و عموم پدران و مادران و دیگر افراد هر شهر و ناحیه نیز به سهم خود دست کمک و معاضدت به سوی معلم دراز کرده، او را در این امر خطیر تنها نگذارند.

علاوه بر مطالبی که گفته شد، برخی مهارت‌های ارتباطی وجود دارد که با یادگیری و تسلط بر آن‌ها می‌توان برخورد مؤثرتری با دانش‌آموزان شرور داشت که در مقالات بعدی به آن مهارت‌ها خواهیم پرداخت.

و اگر شما همکار محترم در این زمینه تجربه‌ای دارید، آن را به دفتر مجله ارسال کنید تا از آن برای سایرین استفاده شود.

منابع

۱. گیلبرت، هایت (۱۳۵۱). هنر معلمی یا معلم و شاگرد. ترجمهٔ پرویز مرزبان. تهران: انتشارات ابن‌سینا (چاپ چهارم).
۲. گوردون، توماس (۱۳۸۴). فرهنگ تفاهم در مدرسه. ترجمهٔ پریچهر فرجادی. تهران: انتشارات آیین تفاهم.

برای تربیت نوجوانان و جوانان باید با بردباری و غمخواری رفتار کرد

